

# بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة الله و بركاته

رفقای عزیز، من یک وقت در الست صحبت کردم؛ اما من تشکر از رفقا می‌کنم که یک سوالهایی می‌کنند. مطلب باید برسد؛ مثلاً یک میوه‌ای ببینید چطور است، مثلاً گوجه یا سیب. یک میوه‌هایی است که این اولش نارس است. آن وقت یک موقعی که یک قدری آب می‌خورد و مدتی زمانی از آن می‌گذارد می‌رسد. حرف و صحبت در عالم باید برسد. رسیدنش چیست؟ باید آن شخص حرف را درک کند. حالا که درک کرد، چطور درک کند؟ باید اول بفهمد. حالا بعضی‌ها می‌گویند درک با فهم یکی است، من با آن ابعاد کار ندارم. اما یک درک و فهم، خلاصه آخرش می‌شود که قبول کند. شما ببینید خیلی حرفها را می‌زنند و می‌شنوند؛ اما قبول نمی‌کنند. حالا قبولی چیست؟ باید یقین کنیم.

اگر بخواهیم در لغت خرد شویم، خیلی از این حرفها دارد. اما من از آقایان، از همه شما تشکر می‌کنم که یک حرفهایی را خوب می‌خواهید بفهمید. من یک وقت راجع به الست صحبت کردم که خدای تبارک و تعالی وقتی که اراده کرد، ذرات همه ما خلق شد، خدا گفت «من ربک؟». به قول ما عوام، همیشه پیشتاز هر کاری در خلقت، ولایت بوده است. از کجا می‌گوییم؟ چرا امیرالمؤمنین می‌گوید: من با همه پیامبران در خفا آمده‌ام با پیامبر آخرالزمان؛ یعنی محمد بن عبدالله، آشکارا آدمم؟ معلوم می‌شود در هر زمانی ولایت کارساز بوده است. حالا هم که در الست است، ولایت کارساز است. حالا می‌گوید: لبیک، شیعه‌ها هم به واسطه آن‌ها گفتند لبیک؛ یعنی اطاعت از ولایت کردند. (خواهشمندم توجه بفرمایید، این نوار که می‌گذارید نه اینکه چیز بخورید و حرف بزنید و تفریح کنید و این را گوش بدهید؛ این صحیح نیست، آن مبنای نوار را متوجه نمی‌شوید. من حالا نیادم بگویم که حرف من را متوجه نمی‌شوید. من غلط می‌کنم، نه، حرف مال من که نیست. من شهادت می‌دهم که شما باید صحیح گوش بدهید. وقتی که گوش دادید، آن وقت در عالم آدم اگر یک چیزی را نفهمد می‌خواهد آن را بفهمد، آن وقت خدا فهمش را می‌دهد.) حالا این [که ولایت] کارساز است را اگر بخواهیم با عقل ما و فهم ما [بفهمیم]، خب، می‌گوییم: امیرالمؤمنین، سیزده رجب به دنیا آمده است و شب بیست و یکم از دنیا رفته است. ما روایت داریم، ما ولایت را می‌آوریم روی پدر و مادری‌مان؛ این نیست. یک عده هم گفتند: «لا»، یک عده هم سکوت کردند. حالا آن‌ها که «لا» گفتند بعضی از علما، بعضی از مفسرین می‌گویند آن‌ها کفارند، آن‌ها هم که سکوت کردند، اشخاصی هستند که خلاصه من بعد می‌آیند به اسلام، به ایمان، می‌پیوندند.

حالا ایشان سؤال کرده، بین من از سوال خیلی خوشم آمد، که اینها که گفتند «لا» چه چیزی دیدند؟ ما الان در دنیا، شیطان است، شهوت است، دنیاست، صورتهای زیبا است، پول هست، مقام هست، این‌ها که خودتان بهتر از من می‌دانید. ما گول می‌خوریم. آنجا چطور این‌ها گول خوردند؟ من وقتی اینها گفتند، کمک خواستم، گفتم: آقا، ما را کمک کن، ما که چیزی بلد نیستیم، جواب این‌ها را بدهم. کمک آمد که خدای تبارک و تعالی وقتی این‌ها را مخیر کرد، این‌ها مخیری‌شان را دیدند، وقتی مخیری‌شان را دیدند، عجب کردند و «لا» گفتند. آنکه اول لبیک گفت، این دوازده امام، چهارده معصوم بودند، شیعه‌ها هم گفتند، آنها عجب نکردند، آنها پیروی کردند، حالا که آن‌ها آنجا پیروی کردند، شیعه‌ها پیروند. توجه بفرمایید خواهش می‌کنم، اینجا هم که بیایند پیرو هستند. حالا خدا روی حساب ما دید که این‌ها «نه» گفتند و آن‌ها هم اینجوری کردند، اراده کرد که این‌ها در عالم بیایند، حالا اینها را در این عالم آورد، آن دوازده امام، چهارده معصوم را هم آورد، گفت: شما آنجا «لا» گفتید، آنجا هم حرف نزدیک، حالا بیایید پیرو این‌ها باشید، حالا می‌گوید: بیایید پی به اشتباه خودتان ببرید، به این‌ها لبیک بگویید. حالا اگر به علی لبیک گفتی، به من [لبیک] گفتی؛ یعنی اگر به ولایت لبیک گفتی، به من [لبیک] گفتی. بین، ولایت را من امروز می‌خواهم مطرح کنم که ما بفهمیم ارزش ولایت یعنی چه؟ یک اندازه‌ای به این حرفها پی ببریم. حالا خدا آنجا نمی‌گوید این‌ها کافر شدند. مخالفت خدا را کردند؛ خدا نمی‌گوید این‌ها کافر شدند.

حالا ما سه تا الست داریم. این یک الست بود. این الست چیست؟ الست توحیدی است. الستی است که خدا این‌ها را خلق کرد و به خدا گفتند: «لا». شما از کجا می‌گویید سه تا الست است؟ بیشتر مفسرین می‌گویند: یک الست است. خب، همین قدر متوجه شدند. ولایت، مبنا دارد. این حرفها که ما داریم می‌شویم؛ چون که ولایت خیلی مبنایش بالاست. این آقایان همین قدر را متوجه شدند، می‌گویند: آن روز، الست است. من می‌خواهم به آقایان عرض کنم سه تا الست داریم. این الست توحیدی است. یک الست داریم الست نبوت است. الست نبوت یعنی چه؟ حالا که خدای تبارک و تعالی، صد و بیست و چهار هزار

مهندس ریخت توی این کارگاه، یک مقصد داشته است. من یک جا این را اشاره‌ای کرده‌ام، حالا می‌خواهم این مطلب برسد و خواهشمندم از من ایراد نکنید که این تکراری است. من می‌خواهم مطلب برسد، تا نگویم مطلب نمی‌رسد. حالا صد و بیست و چهار هزار مهندس را در این کارگاه ریخت که چه کار کند؟ یک مقصد داشت. حالا آمده «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» (صلوات) به تمام خلقت گفت: پیامبر را اطاعت کنید. این آقا الست هست یا نه؟ آنجا گفت «من ربک؟» حالا می‌گوید همه خلقت پیامبر را اطاعت کنید، این الست نبوت است. من خواهش می‌کنم توجه بفرمایید؛ این الست نبوت است؛ اما حالا اگر کسی راجع به این [الست] مخالفت امر خدا را کرد، باز هم نمی‌گوید کافر شده. من می‌خواهم عظمت ولایت را بگویم؛ شما بدانید ولایت چقدر عظمت دارد. خیلی عظمت ولایت در نظر ما کوچک شده. نگفتند. همین که دارم می‌گویم: سیزده رجب به دنیا آمد، شب بیست و یکم ضربت خورد و طی شد؟! ولایت را برای ما رشد ندادند. خدا می‌داند اشخاصی که ولایت را در کالبد ما رشد ندادند، این‌ها فردای قیامت چقدر سر به زیر هستند. پس معلوم شد که این هم یک الست است. این الست چیست؟ الست نبوت؛ اما خدا نمی‌گوید کافرند.

اینقدر ولایت احترام دارد، در تمام خلقت‌ها، در تمام این ابعادی که خدا خلق کرده، در تمام کون و مکان، هیچ‌کس به قدر خدا ولایت را احترام نمی‌کند. این را من به شما بگویم. هیچ قدرتی به قدر خود خدا، این ولایت را احترام نمی‌کند. حالا ببینید چقدر احترام می‌کند؟ زمان انبیاء عذاب نازل می‌شد. مگر قوم لوط عذاب نشدند؟ مگر قوم عاد نشدند؟ مگر قوم ثمود نشدند؟ مگر قوم نوح نشدند؟ خدا احترام هیچ پیامبری را نکرد. نبی هستند، درست است، عصمت هم دارند، درست است، خدا فقط احترام ولایت را می‌گیرد. حالا یک کج‌دهنی نگوید این‌ها مگر ولایت نداشتند؟ چرا، این‌ها ولایت داشتند. ولایت دارند؛ علی خود ولایت است. انبیاء، باید یک بهره‌ای از ولایت باید ببرند. حالا آن کسی که نمی‌دانم چندین سال است دارد برای شما صحبت می‌کند و جان و دین و عمرتان را هم می‌رود پیشش، حالا تازه گفته اگر کسی بگوید ولایت از نبوت بالاتر است، غلو کرده. بفرما!!! آدم چه کار کند؟ آدم چه بگوید؟ فقط باید غصه بخورد. من چه چیزی دارم می‌گویم؟ آن خود ولایت است؛ انبیاء یک بهره‌ای از ولایت بردند. مگر نیست این یونس که یک زره تزلزل داشت، در دهان حوت افتاد، قسم می‌خورد حوت، می‌گوید اگر «لا اله الا انت» نگفته بود، تا قیامت او را می‌گرداندم. حالا شما توجه بفرمایید. حالا باز به قوم عاد یا قوم لوط یا قوم نوح نمی‌گوید این‌ها کافر شدند، توجه بفرمایید. می‌گوید: من آنها را عذاب کردم. پس خدا احترام نگرفت. از وقتی که خدای تبارک و تعالی پیامبر اکرم، محمد بن عبدالله، را برانگیخته کرد، چون که پیامبر هم نبی است، هم ولی است. به واسطه ولی دیگر عذاب اینجوری نازل نشد. اینقدر خدا ولایت را احترام می‌کند. چرا بیدار نمی‌شویم؟ دیگر عذاب نشد. دیگر مردم انتر نشدند، میمون نشدند. خدا ولایت را احترام کرد. چرا؟ ولایت، مقصد خداست. این هم یک الست.

ما یک الست دیگر هم داریم. خدا نکند ما راجع به این الست تزلزل داشته باشیم. چرا فکر نداریم؟ چرا ما راجع به این الست فکر نمی‌کنیم؟ آن الستی که توحید بود، مخالفت کردند، خدا این‌ها را لعنت نکرد، این الستی که «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی» نازل شد، اگر کسی قبول نکرد، خدا نگفت این کافر است. الست سوم چه بود؟ الست؛ یعنی فرمان ببری. اول آدم ابوالبشر، خدای تبارک و تعالی هشدار ولایت به ما داد. چه کسی فهمید؟ یک ماه مبارک رمضان تفسیر می‌گویند، آیا عصاره هم می‌گویند؟ آیا حقیقت را هم می‌گویند یا قرآن را می‌خوانند و می‌خندند؟ حالا به شیطان می‌گوید: سجده کن. چه کسی را سجده کند؟ آن کانالی را که ولایت می‌خواهد داخلش برود. مگر آدم قابل سجده است؟ اگر قابل سجده است که پیامبر بالاتر است، چرا نمی‌گوید پیامبر را سجده کن؟ چرا ما متوجه نمی‌شویم؟ آن کانالی که اهل بیت، دوازده امام از صلب آدم می‌خواهد بیاید، به شیطان گفت: اینجا را سجده کن. گفت: نمی‌کنم، سجده منحصر به توست. من نماز خواندم، چهار هزار سال طول کشیده، دوباره هم برایت می‌خوانم. سجده، منحصر به توست. بین، چقدر این شیطان جوری حرف زده که خداشناس است شیطان؛ اما اطاعت‌شناس نیست. بروید از این خداشناسی‌تان توبه کنید. قربانتان بروم، فدایتان بشوم، ما باید ولایت‌شناس باشیم. گفت: نمی‌کنم، گفت: گم شو. من فدای بعضی‌ها بشوم، توی این کارها، کار کردند. وقتی با یک وهابی روبرو شده و گفته: حرام، حرام، حرام، مشرک، مشرک. گفته: سجده منحصر به خداست. گفته: آری، گفت: پس چرا خدا گفت آدم را سجده کن؟ وهابی تویش ماند. باید در ولایت کار کنید.

والله! وهابی‌ها، سنی‌ها، انگلیسی‌ها، آمریکایی‌ها، این‌ها که تمام ادیان را دارند باطلند؛ اما اگر تو کار بکنی، تمام آن‌ها در مقابل تو فلجند. ولایت، فلج‌کن کل خلقت است. اگر تو ولایت یک اندازه‌ای رشد کرده باشد، القائی باشد، روی حکمت باشد، تو اینجا کل مشرکین را محکوم می‌کنی، آن‌ها محکومند. چرا من نمی‌توانم محکوم کنم؟ می‌گویم: «من» هستم که فلانی را محکوم کردم. «من» هستم که در مقابل فلانی که چندین سال پیش کی درس خوانده، من او را محکوم کردم.

بدبخت بیچاره، «من» می‌آوری در کار. به روح تمام انبیاء قسم! می‌گویید: سلمان، علم اولین تا آخرین را دارد؛ یعنی سلمان همه اولین تا آخرین را به غیر دوازده امام، چهارده معصوم، محکوم می‌کند. ای شیعه علی! باید تمام ادیان را محکوم کنی. تو نخواندی، □ خودت محکومی. چه دارید می‌گویید؟ یک شیعه علی یک خلقت را محکوم می‌کند؛ این یارو را محکوم کرد، جواب ندارد بدهد. خدا خودش است؛ سجده، امرش است. چرا ما اندیشه نداریم، فکر نداریم؟

یک اویس قرن که در بیابان است خلفا را محکوم می‌کند، در مقابلش بیچاره و فلجند. مگر عمر فقیه نیست؟ در مقابل اویس، یک شترچران، محکوم است. حالا بعد از رسول الله پا شدند آمدند اینجا. پیامبر اکرم فرموده: اویس، دعایش مستجاب است، نفرینش هم گیراست، اویس بوی بهشت می‌دهد، اویس برادر من است. برای چه برادرش است؟ هماهنگ ولایت است که می‌گوید برادر من است. آقا جان من! وقتی هماهنگی با ولایت داشتی، تو برادر آن هستی. مگر نداریم، «المؤمنون اخوة» چرا وقتی آیه نازل شد، پیامبر آیه اخوت با علی خواند؟ این هم روایتش. یک کج‌دهنی نگویید که ایشان بی‌روایت حرف می‌زند، من غلط می‌کنم، این هم روایتش. حالا عمر آمده، پیش‌دستی می‌کند. به امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام)، یعسوب الدین، امام المبین، می‌گوید پاشو برویم یک سر به اویس بزنیم، مقصد دارد. هر کس گفت من ولایب‌ام، حرفهایی زد، ببینید مقصدش چیست؟ عمر، مقصد دارد. پاشد ابابکر را هم برد و با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) رفتند و پیش‌دستی کرد. گفت: اویس، اول سرت سلامت، بعد بشارت. گفت: سرت سلامت، پیامبر از دنیا رفت، بشارت، گفت: تو اهل بهشتی، دعای تو مستجاب است، یک دعا به ما دو نفر بکن. اویس گفت: من یک سؤالی از شما دو نفر دارم، اگر پاسخ دادید آن وقت [به شما دعا می‌کنم]. گفت: بفرمایید. گفت: چند سال پیش پیامبر بودید؟ گفت: شانزده، هفده سال. گفت: در جنگ احد کدام دندانهای پیامبر شکست؟ در آن ماندند. گفت: از این طرف سومی، از آن طرف دومی دندان پیامبر شکست. گفت: اویس تو نبودی چطور می‌گویی؟ گفت: یکی از خواهش‌هایم این است که [ای] خدا، هر آسیبی به پیامبر خورد به من بخورد، من شریک باشم. گفت: آن آسیبی که به پیامبر می‌خورد. گفت: سؤال من این است که آیا رسول الله بعد از خودش وصی معلوم کرد؟ گفت: بله. گفت: چه کسی؟ گفت: ابابکر، نمی‌دانم صدیق. گفت: خدا لعنت کند شما دو تا را، خدا شما را از رحمتش دور کند، «سیماه رسول الله». علی را که ندیده است، ولایت اتصال است. رفقای عزیز! بیایید امر ولایت را اطاعت کنید. اویس اتصال است. گفت: «سیماه رسول الله»، تمام سیمای رسول الله به این جوان پیدا است، هویدا است. این‌ها خجالت‌زده شدند و آمدند. این هم روایت.

حالا تمام حرفهای من نتیجه‌اش این است: رفقای عزیز! اینجا فکر کنید. بختید، اما فکر کنید و بختید. بختید؛ اما بفهمید و بختید. مؤمن باید خوش‌رو باشد. اما مؤمن باید تفکر داشته باشد، با تفکر بختید، یک چیزی که درک کردید بختید. حالا الست سوم چیست؟ الست سوم؛ «الیوم اکملت لکم دینکم». رفقای عزیز، واللّه، تالله، این حرف، یک ماه، یک سال، دو سال، یک عمری باید در این خرد شوید، فکر دارد. ببین، آن‌ها را نگفت کافر شدند، [برای] رسول الله را هم این‌ها که اطاعت نکردند؛ کافر اعلام نکرد، حالا «الیوم اکملت لکم دینکم» آن‌ها که قبول نکردند گفت: مرتد شدند، کافر شدند. کافر به ولایت، کافر است، نه کافر به نبی، نه کافر به خدا؛ خدا فوراً کافرشان اعلام کرد. ولایت؛ یعنی این. خدا از حق خودش گذشت، نبی از حق خودش گذشت. مگر از حق ولایت می‌شود بگذری؟ خدا مقصدش علی است، مقصدش زهراست، مقصدش دوازده امام، چهارده معصوم است، چرا ما متوجه نیستیم؟ پس آن دو تا الست، نتیجه‌اش این الست است؛ «الیوم اکملت لکم دینکم»، هفت میلیون قبول نکردند، یا چهار نفر، سه نفر، خیلی بخواهم خلاصه صحبت کنم می‌گویم: پنج نفر [قبول کردند]. حالا تو می‌خواهی بروی ولایت را به دوستت القاء کنی؟ به ریش خودت بختی. تستش کن، ببین، می‌کشد یا نمی‌کشد.

این حرف خیلی عجیب است اگر شما در آن خرد شوید. کافر به چه شدند؟ این‌ها که نماز می‌خوانند، «حسبنا کتاب الله» گفتند، کتاب خدا را قبول دارند و مکه و منا را قبول دارند روزه می‌گیرند، جهاد می‌روند، جنگ می‌کنند، تمام ابعاد مسلمانی به این‌ها جمع است؛ اما کارشان روح ندارد، روحش علی است، روحش ولایت است. اینقدر خدای تبارک و تعالی ولایت را احترام می‌کند. رفقای عزیز! بیایید ولایت را احترام کنید. الان به من می‌گویید: احترام ولایت چیست؟ احترام ولایت یقین است. عمل به ولایت است. کجا ولایت را احترام کردی؟ کجا امام زمان را احترام می‌کنیم؟ واللّه! تندتر می‌شود حرف بزنم، من خجالت می‌کشم تندتر حرف بزنم. مگر ما نمی‌گوییم پیرو امام زمان هستیم؟ مگر امام زمان ما را نمی‌بیند؟ اگر جداً یک بچه پنج ساله آنجا باشد، با محرم خودت شوخی نمی‌کنی. مگر امام زمان تو را نمی‌بیند؟ مگر هر هفته نامه تو به دستش نمی‌رسد؟ چرا چشممان را هم گذاشتیم؟ چرا گناه می‌کنیم؟ چرا ناحق، حرف می‌زنیم؟

رفقای عزیز، تفکر داشته باشید، ببینید چقدر خدای تبارک و تعالی ولی را احترام می‌کند. واللّه، روایت داریم، پیامبر به عمار

گفت، گفت: یا عمار، اگر صد و بیست و چهار هزار پیامبر زره‌ای راجع به مخالفت علی تزلزل داشته باشند، خدا صد و بیست و چهار هزار پیامبر را می‌سوزاند. این پیامبرها همه‌شان اشجعیّت دارند به خلق، اگر نداشتند هر کسی که نوح را احترام نکرد وارد جهنم می‌شود، هر کسی حضرت لوط را احترام نکرد وارد جهنم می‌شود. امر این‌ها برای امت آن زمان واجب بود. پیامبرها، شاخص‌ترین همه مخلوقات آن زمان بودند. حالا می‌گوید: اگر یک زره راجع به ولایت و راجع به قبولی تزلزل داشته باشد، [خدا] او را می‌سوزاند. آیا تفکر کردید یعنی چه؟ من می‌گویم مقصد خدا ولایت است، مقصد خدا امام زمان است. آن زمان اگر زمانی بود که نوح را احترام نمی‌کردند، موسی را احترام نمی‌کردند، این زمان الان ما باید امام زمانمان را احترام کنیم. مگر رفتی مسجد جمکران و خندیدی و دورکعت نماز کردی، آیا امام زمان را احترام کردی؟ چه حادثه‌ای پیش آمد و آنجارتی؟ آیا امر امام زمانت را اطاعت کردی؟ آیا زنی را دیدی، چشمت را هم گذاشتی؟ آیا حس کردی این مسجد جمکران که می‌روی، حوادثی است که یکی دو تازنی را می‌بینی یا نگاه می‌کنی، نیروی؟ نه، عادت کردی. تمام عبادتهای ما عادت است، نه اطاعت.

من به دینم قسم! نمی‌خواهم بگویم تمام جانم بود که یک عمری، امام زمان، امام زمان، کردم بروم توی سردابه آقا. از پله رفتم پایین دیدم زن و مرد اینجا هستند، بیرون آمدم. دیدم اینجا دارم اطاعت دلم را می‌کنم. من سیاحت می‌کنم، نه اطاعت. الان اغلب ما داریم سیاحت می‌کنیم، نه اطاعت. قربانتان بروم، بیایید امام زمان را اطاعت کنید. بیایید یقین کنید امام زمان دارد شما را می‌بیند، از شما مطلع است. اگر می‌گوید: هر هفته‌ای نامه شما به دست ایشان می‌رسد، دارد به تو هشدار می‌دهد. خدا چه کار کند؟ ائمه طاهرین چه کار کند که تو را رو به بهشت بکشد؟ مگر امام زمان نمی‌داند که بخواهد نامه‌ات را بخواند؟ مگر تو را نمی‌بیند؟ مگر امام صادق نیست که شخصی آمد دستش را ببوسد، نگذاشت. گفت: من اهل طوسم، می‌خواهم دست شما را ببوسم. گفت: وای بر تو، تو دست کشیدی روی دست آن زن در حجرالاسود، آن دست را می‌خواهی به دست من بکشی؟ من این مطلب را گفتم؛ اما می‌خواهم مطلب پرورش کند. مگر نبود که ایشان آمد، گفت: بردارم خوب شده، گفت: در توس اگر خوب شده بود آن قضایا وارد نمی‌شد؟ آمد پیش برادر در طوس و گفت: امام درست گفته. همسایه به من اطمینان کرد، کنیز را گذاشت، من خیانت کردم. قربانتان بروم، اگر می‌گوید [نامه شما] هر هفته‌ای می‌رسد، هشدار به تو می‌دهد، اعمال و افعال ما را می‌بیند و می‌داند. اگر می‌گوید هر هفته نامه می‌رسد، دارد به تو هشدار می‌دهد که حواست جمع باشد؛ اما مگر نمی‌بیند، نمی‌داند؟ واللّه، می‌بیند، واللّه، می‌داند.

من دلم می‌خواهد رفقای عزیز این نوار را تذکر بگذارند، ما تذکر به شما می‌دهیم. قربانتان بروم! بیایید بشنوید و عمل کنید و در بهشت بروید. به کار من چه کار دارید؟ حرف را ببینید، حرف را بسنجید. روایت داریم حضرت عیسی آمد برود، دید یک سگی افتاده، همه در دماغایشان را گرفتند، گفت: عجب دندانهای سفیدی دارد. بابا! دندانهای من را ببینید، حرف من را ببینید، نعش من را ببینید. اگر بخواهید نعش من را ببینید، بوی گند می‌دهد؛ اما حرف من را ببینید. حرف من حرف ولایت است. خیلی باید حرف ولایت را احترام کنید. چه کار به من دارید؟ اگر تو تفکر داشته باشی، من دارم یاد تو می‌دهم. چرا ما اینجوری شدیم؟ ما نمی‌فهمیم اصول الدین یعنی چه؟ توی مکتبها رفتید یا پدربانان دادند که اصول دین چند تاست؛ پنج تا؛ اول توحید و دوم هم عدل و سوم هم نبوت و چهارم هم امامت و پنجم هم معاد روز قیامت.

همین است؟ خواندی، آیا فهمیدی؟ مثل این درسهایی است که ما می‌خوانیم. خدا حاج شیخ عباس تهرانی را رحمت کند، گفت: خیلی خوب خواندی، خوب هم گفتی، مردم هم ما را تشویق کردند، اما خوب نفهمیدی. نه خودمان فهمیدیم، نه فهمیدیم به مردم چه گفتیم. اگر تو می‌گویی اصول دین پنج تاست؛ اول توحید، دوم عدل؛ یعنی این خدای تبارک و تعالی یک است و دو نیست، عدالت دارد، با همه عدالت‌فرسا رفتار می‌کند. چرا عدالت توی خانه‌ات نداری؟ چرا عدالت توی شاگردت نداری؟ چرا عدالت توی کارگاهت نداری؟ چرا عدالت توی کوچه نداری؟ عدالت چیست؟ بدچشمی نکردن است. عدالت چی است؟ زورگویی نکردن است. چرا عدالت نداری؟ مگر تو خودت تشخیص نمی‌دهی که خدا عدالت دارد؟ خدا که عدالت دارد، عدالت از تو می‌خواهد. اگر تو عدالت داشته باشی، سنخه خدا می‌شوی. چرا می‌گوید نماز جماعت اگر از ده تا تجاوز کند، انس و جن بنویسد باز کسری می‌آورد، نمی‌تواند، توان ندارد. می‌گوید: هشت شرط دارد. در صورتی که این نماز جماعت علی باشد یا پیامبر باشد. هشت شرط دارد، تو دو تایش را هم نداری، یکی‌اش را هم نداری. تو جماعت خراب‌کنی، نه جماعت‌به‌پاکن. جماعت یعنی چه؟ یعنی قلب مردم را جمع کنی، قلب مردم را ولایتی کنی. آیا فهمیدید جماعت یعنی چه؟ یا [پشت سرش] قطار بایستید و او هم برود همچنین کند، آن هم نوای همان را داریم درمی‌آوریم. قربانت بروم! بیایید گوش بدهید. آن امام جماعت باید دل‌های مردم را جمع کند. آیا فهمیدید جماعت یعنی چه؟ آن برای این هزار نفر، یا پانصد نفر یا صد نفر الگو است، باید قلب این مردم را ولایتی کند.

سوم: نوبت؛ یعنی صد و بیست و چهار پیامبر را همه بر حق هستند، ما همه را قبول داریم. قبول داری؟ اگر قبول داری، چرا حرفش را نمی‌شنوی؟ این چه قبول داشتنی است؟ تو چه نبوتی قبول داری که «الیوم اکملت لکم دینکم» را قبول نداری؟ خجالت بکش این حرف را بزن. نبوت؛ یعنی این، یعنی ما باید اینجور باشیم. حالا چهارم امامت، امام چه می‌گوید؟ امیرالمؤمنین چه می‌گوید؟ خدا گفته، پیامبر گفته، عرش گفته، فرش گفته، قرآن گفته، علی را اطاعت کنید، ولایت را اطاعت کنید. ولایت می‌گوید: بدچشمی نکن، غش در معامله نکن، معامله ربوی نکن، زنت را اذیت نکن، بداخلاقی نکن، مشرک نباش، خداپرست باش، تندخو نباش، یک جوری رفتار کن که به تو رو بیاورند. چقدر ولی الله الاعظم برای شما امریه صادر کرده است. آیا می‌کنید؟

پنجم: معاد روز قیامت. آقا جان من، فدایت بشوم، می‌دانی معاد یعنی چه؟ به تو هشدار می‌دهد که حالا که تو خدا را به یگانگی، به عدالت قبول داری، پیامبر را هم قبول داری، امام را هم قبول داری، حالا می‌گوید: معاد روز قیامت، تمام این‌ها از تو سؤال می‌شود. خدا حاج میرزا ابوالفضل زاهد را رحمت کند، بنده پای تفسیرشان زیاد می‌رفتم، گفت: فوتی که به آتش کنی از تو می‌پرسند. فوت بی‌خودی کردی، یا با خودی. مقصد تو چیست؟ تو مقصدت چیست که این پیچ تلویزیون را باز می‌کنی. فردای قیامت به علی قسم، از تو سؤال می‌شود، باید جواب بدهی. به دینم قسم، در مشهد یک آدمی بود یک وقت یک منبری رفت و من یک ایرادی به او کردم. ولایتش نوشتنی بود. آخر، چند جور ولایت داریم: یک ولایت قلبی داریم، یک تجاری داریم، یک نوشتنی داریم؛ نوشتنی بود. بعد می‌خواستیم ابعادش را ببینیم. والله! به امام صادق راست می‌گویم، خواب دیدم من خدمت امام صادق بودم، هیچ ملالی نداشتم، از جمال ایشان استفاده می‌کردم، به مقصد خودم رسیدم. ایشان را آورده بود، می‌گفت: این چیست؟ آشپزخانه‌شان را نشانش می‌داد. این چیست؟ اتاقش را نشان می‌داد. این چیست؟ فرشش را نشانش می‌داد. این همین جور مثل یک گنجشکی که توی آب افتاده باشد، می‌چندید و هیچ جوری جواب نمی‌دهد. بترسید از آن روزی که رئیس مذهب محاکمه‌تان می‌کند. معاد؛ یعنی این.

حالا این اصول دین ما که خب رفوزه شدیم. اصول دینی که عمر و اهل تسنن دارند: به قدری این حرام‌زاده، حرام‌زادگی داشت، عدالت را کنار زد. گفت: ما عدالت را قبول نداریم. اگر عدالت را کنار زده، خدا عادل است. تو مرتیکه! مگر نمی‌گویی اول خدا عادل است، تو عدالت را کنار می‌زنی؟ خب، بفرما. چه بگوید؟ زهرا زدن که عدالت نیست، حق علی را گرفتن که عدالت نیست، طناب گردن علی انداختن که عدالت نیست. رفتن از توی شهرها مردم را آوردند و زدند که خلافت من را امضاء کن که عدالت نیست. گفت: قبول ندارم، از آن طرف هم گفت ولایت را قبول ندارم. به روح تمام انبیاء قسم، زهرا زدن را عمر زد، والله! آن غلاف شمشیری که به بازوی زهرا زد، عمر زد، حسین کشته شده، عمر کرده، تمام این دوازده امام، چهارده معصوم کشته شده، عمر کرده؛ مسیر را عوض کرد، یعنی این‌ها را روی عادی آورد. آخرالزمان، بسوزم و بگویم، شما هم بیشترتان [اینها را] روی عادی آوردید. اگر عمر روی عادی آورد، گفت: «حسینا کتاب الله» این‌ها را کنار زد، ما هم داریم کنار می‌زنیم. چرا نمی‌فهمیم؟ گفت: اگر گویم زبان سوزد، اگر پنهان کنم چون مغز استخوان سوزد. بسوز حسین، بسوز! چه کار کنم؟ چطور حرف بزنم؟ چطور شما را بیدار کنم؟ جسارت کردم. من خودم خواب‌تر هستم.

حالا می‌دانید اغلب مردم اصول دینشان چطور شده؟ اول: دنیا، دوم: پول، حالا که دنیا را می‌پرستی پول می‌خواهی، سوم: شهوت. حالا که پول دار شدی، می‌روی دنبال شهوت. آقا جان! نگاه به خودتان نکنید، والله، من نمی‌خواهم اسم بیاورم. ما چند وقتها ما با یکی از دوستان یک جارفتیم. دیدم چنان عدالت‌فرو رفتار کرد، اصلاً من گیج شدم. دیدم آن شخص می‌خواهد یک گوسفند بکشد، رفت به او میوه داد، آن پسر به او میوه داد، به شاگرد میوه داد، اصلاً تمام ابعادش این بود که این‌ها را که گرفته، در حلق مردم بکند. رفقای عزیز! من هر کجا بروم، عکس‌برداری می‌کنم. این را به شما بگویم، تفکر؛ یعنی این. دیدم سرتاسر وجود ایشان عدالت است، سرتاسر وجود ایشان سخاوت است، سرتاسر وجود ایشان هماهنگی است. حالا این اصول را بگویم که یادم نرود؛ چون که خیلی واجب است. آره، خیر سرت! اولی‌اش دنیا، دومش پول، چون که من از دنیا پول می‌خواهم، سومی‌اش شهوت، چهارمی‌اش لهو و لعب. بدو ویدئو بخر، بدو تخته نرد بخر، از این‌ها. پنجمی‌اش هم جهنم. چرا؟ ایذاء مؤمن. باید به مؤمن ایذاء کند که به اینجا برسد. این می‌شود اصول کفر. بیشتر ما اصول دینمان اینجوری شده است.

من بارها گفتم، چه کار کنیم که حالا یک سکونتی در زندگی‌مان ایجاد بشود؟ آقا جان من، به تو می‌گویم گوش بده. والله، گوش ندهی چوب می‌خوری. حرف اولی که به خانمهایتان زدید این می‌شود امر به معروف، نهی از منکر، حرف دوم حرفتان لوس می‌شود. لوس یعنی چه؟ یعنی دیگر خیلی ارزش ندارد. سومی‌اش می‌شود عناد. تمام این خانواده‌هایی که در آن‌ها اختلاف است، نمی‌توانند جلویشان را بگیرند، با عناد رفتار می‌کنند. بیا بشنو، اگر در زندگی‌تان خوشی به وجود نیامد، به

من لعنت کنید؛ اما جلوی عناد را بگیر. عناد یعنی چه؟ به این خانمت می‌گویی اینجوری، اول احترامت می‌کند. دوم هم می‌کند، می‌پوکد، تو را پس می‌دهد. وقتی تو را پس داد، دیگر ارزش نداری. یک کارگر اگر به تو برگشت، بدان دیگر ارزش نداری. یک کار نکن به تو برگردد. مسالمت‌آمیز رفتار کنی. چرا نمی‌کنی؟ چرا عناد دارید؟ هر چه می‌گویم بابا! نگویند «من»، این «من» را نمی‌توانید از جانتان بیرون کنید. چرا «من» را بیرون نمی‌کنید؟ زن، طرفدار دارد. تو خیال نکن، داری به او تعدی می‌کنی. والله، طرفدار دارد، بالله، طرفدار دارد، طرفدارش خداست. این را از کجا می‌گویی؟ حالا به تو می‌گوید: معاذ، پیامبر او را در قبر گذاشته، پیامبر این جنازه را روی دوشش گذاشته، پیامبر او را توی خاک گذاشته. مادرش گفت: پسر جان، تو را بشارت به بهشت. گفت: وا اماه، چنان قبر به او فشار بدهد که دنده چپ و راستش یکی بشود. چرا؟ توی خانه‌اش بد اخلاقی می‌کرد. حالا زن حمایت‌کن دارد یا ندارد؟ همین‌جور که طلوع به امر بلال بود، این خانمی که تو اذیتش کردی، این خانمی که تو به او تعدی کردی، [خدا] زمین را به امرش می‌گذارد. چرا به او تعدی می‌کنی؟ صبر کن. اگر «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» را قبول داری، مگر به پیامبر نمی‌گویند ساحر، مگر نمی‌گویند کذاب، مگر نمی‌گویند ابتر؟ «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی» این است، تو هم باید اینجوری باشی، صفات پیامبر را داشته باشی.

حالا خانم عزیز، به تو هم می‌گویم. به قول امروزیها، خواهران عزیز، حالا تو اگر اطاعت شوهرت را کردی چه می‌شود؟ یک نفر بود مسافرت رفت، به خانمش گفت: بیرون نرو. پدرش مریض شد، به پیامبر گفت: بروم؟ پیامبر گفت: نه. مُرد، گفت: بروم، گفت: نه. خاکش کردند، گفت: بروم، گفت: نه. شوهرش آمد، گفت: مُرد، تو گفتی نرو، من نرفتم. برای این خانم جبرئیل نازل شد. آنجا زمین به امرش شد، حمایت کرد، حالا جبرئیل نازل شد، یا رسول الله، پدر این، مادر این، اهل گناه بودند، من اینها را بخشیدم، هم پدرش را، هم مادرش را، هم خودش را. خانم عزیز! اگر این را می‌گویند، شوهرت را اطاعت کن. تمام ما، نه تمام ما، بیشتر ما، چیزهای مجهول‌المالک را می‌خوریم. چرا؟ این خانم عزیزت را اذیت می‌کنی. من بارها گفتم، گفتم: بیایید یک روز بیایید زن بشوید. بابا! آدم باید هر چیزی را توی خودش پیاده کند، تا پیاده نکند نمی‌فهمد. یا عدالت داشته باشد، یا علم تفکر داشته باشد، یا علم حکمت داشته باشد، یا تجربه. الان آمده یک برنجی چیز کرده و گفتی یک خورشت به هم درست کن و این بیچاره این به را پوست کنده، درست کرده، گوشت قرمز کرده، این کارها را کرده، ظرفها را نشسته، می‌رود ظرفها را بشوید. از آنجا می‌رود این بنده خدا چه کار کند. خدا می‌داند من آتش می‌گیرم اگر بفهمم یک زنی با شوهرش اختلاف دارد. به دینم، خوابم نمی‌برد؛ بس که ناراحت می‌شوم. من این حرفها که می‌زنم می‌خواهم اینها در آغوش شما باشند با محبت باشید. حالا آمده می‌بیند ظرفها را نشسته، می‌رود ظرفها را بشوید. یک جارو هم اینجا بزن. می‌رود جارو می‌زند. حالا جسارت می‌شود، بچه توی شلوارش جیش کرده، یا برود رختها را بشوید. آقا از در تو آمده است. چرا این کار را نکردی، چرا آن کار کردی؟ بابا! بی‌انصاف، این، بس که این طرف و آن طرف زده است، دیگر مغز ندارد. چرا تعدی می‌کنی؟ این بیچاره، دیگر مغز ندارد. خوب، این چیزش را خوردی، مجهول‌المالک است، حالا دیگر دعایت مستجاب نمی‌شود. یک مقدار به آن فکر کنی، به او فشار آوری، پیراهنت را هم شسته، حرام است، با آن نماز هم نمی‌توانی بکنی. پس خودت، به خودت چوب زدی. بابا جان، مگر ما پیرو رئیس مذهبمان نیستیم؟ این رئیس مذهب ماست. گفته: بالای پشت بام نرو. این خانم بالای پشت بام رفته، حالا یک کاری کرده. یک دفعه امام صادق دید. تا دید، ترسید و بچه از دستش افتاد. مگر ما مذهب نداریم؟ باید پیرو رئیس مذهبمان باشیم. بچه افتاد و مرد. فوراً نوشت، ای کنیز، تو را آزاد کردم. برو من تو را نبینم که دیگر از تو خجالت می‌کشم. حالا امام صادق گریه می‌کند. آمدند به او تسلیت بگویند. می‌گوید: به من اینجوری تسلیت بدهید؛ رضایت این زن. چرا این زن از من وحشت کرد؟ این، رئیس مذهب است. ما باز نهائیمان اینجور هستیم، ما با مردانمان اینجور هستیم؟ بابا جان، تفکر که من دارم می‌گویم، از تو بیا بیرون. من که مقصدی ندارم. من یک دختر دارم، شوهر دارد. من نه دختر دارم که بخواهم به یکی بدهم که اینها را بگویم، اغلب شما را هم به دینم، من نمی‌شناسم. چه می‌دانم؟ من به شما هشدار می‌دهم؟ آیا فکر کردی، مجهول‌المالک می‌خوری؟ این بنده خدا، سرمایه‌اش را در اختیار تو گذاشته است، جانش را در اختیار تو گذاشته است، عمرش را در اختیار تو گذاشته است، کنیز تو است؟ والله، اگر کفران کنی، از شما می‌گیرد. یعنی بغضی در خانواده‌تان ایجاد نکنید. ما یک داماد داداش داریم، این پسر یک مقدار بد اخلاق است. دو سه بار، من با او هماهنگی کردم. یک بچه دارد که امسال مدرسه رفت. به مادرش گفته، حرف نزن، من یک مقدار بزرگ بشوم، او را می‌کشم. بفرما، عناد این را به وجود می‌آورد. بچه را بزرگ کردی، دست تو را بگیرد، با تو هماهنگ باشد، محض عنادت، قاتل جان به وجود آوردی. منظوم این است با هیچ کس بی‌عدالتی نکنید. اشتباه به ما گفتند و اشتباه فهمیدیم و اشتباه گوش کردیم. خیال کردیم یک طلبه‌ای که لباس روحانیت پوشید، باید عدالت داشته باشد. نه. تو هم باید عادل باشی.

